وقف مؤبد شرعی و مخلد ملی نمود عالیحضرت سیادت و نجابت پناه فضیلت
و کمالات دستگاه الموفق بتائیدات الربانی این مجلد تهذیب را بر طلبه مدرسه
مبارکه قاسمیه بکشمیر جهت احراز ثواب در محل باعزاز مباحثه و مطالعه نمایند
و واقف موفق زاید عمار خیر یاد آورند تا باعث موجب رفع درجات و محو
سیئات او بوده باشد و تولیت کتب مزبوره را بتفویض عمده اولاد ذات مقدس حفظ
ما دام حیات و بعد از آن بمتولی مدرسه مزبوره مشروط نمود که بدون اذن متولی مزبور
از مدرسه مزبوره بیرون نبرند و در معرض بیع و شرا و رهن در نیاورند و اگر
احدی مرتکب احدی از امور مزبوره گردد بلعنت خدا گرفتار گردد فمن بدله
بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه تحریرا فی شهر جمادی الثانی سنه ١١١٦

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم
العَوْذُ وَالعِیاذُ وَاللَّوْذُ وَاللِّیاذُ پناه
کرفتن بکسی یا بچیزی یا بجایی ب
به الله وَالإله خدای الآلهة ج
مِن از الشیطان هلاك شدن الرَّجِیم
رانده الاسم نام الاسماء ج الرحمة
بخشودن الحمد ستودن
وسپاس وستایش لِلّه الرَّبّ
پروردن العالم هرچه جز خداست

العالمون

العالمون ج المَلِك پادشاه وخداوند
شدن الیوم روز الایام ج الدین جزا
دادن وکیش ایّاكَ ترا العبادة پرستیدن
الاستعانة یاری خواستن الهدایة
راه نمودن اِهدِنا راه بنمای مارا الصراط
راه الاستقامة راست شدن
الَّذی آن مرد که اللَّذان آن دو مرد که
الَّذِینَ آن کروه مردان که الَّتی آن
زن که اللَّتان آن دو زن که اللّاتی
آن کروه زنان که الانعام نیکویی

عَلٰی بر هُوَ او مرد هُمَا ایشان دو مرد
و دو زن هُمْ ایشان کروه مردان
هِیَ او زن هُنَّ ایشان کروهی زنان
غَیْرِ جز اَلْغَضَبُ خشم کرفتن وَلَا
اونه اَلضَّلَالَةُ کمراه شدن
الٓمٓ منم خدای که میدانم ذٰلِكَ الْكِتَابُ
آن نامه اَلرَّیْبُ بشك افتادن و
بکمان آوردن فِی در هُدًی راه
راست اَلْاِتِّقَاءُ حذر کردن اَلْاِ
یمَانُ کرویدن و ایمن شدن

الغیب

اَلْغَیْبُ ناپیدا اَلْاِقَامَةُ برپای داشتن
جیزی و بران مداومة کردن و راست
کردن اَلصَّلٰوةُ نماز و دعا و درود و
رحمت و استغفار و کنشت جهودان مَا
آنچه مَا چه مَا نه اَلرِّزْقُ روزی دادن
اَلْاِنْفَاقُ نفقه کردن اَلْاِنْزَالُ فرو
فرستادن اِلٰی بر قَبْلُ پیش اَلْآخِرَةُ
آن سرای اَلْاِیقَانُ بی کمان شدن
اُولٰئِكَ ایشان کروهی مردان اَلْاِ
فلَاحُ رستن از مکروه و پیروزی

یافتن وبقا اِنَّ بدرستی اَلْکُفْرُ ناگرویدن
سَوَاءٌ یکسان وبرابر و میان وجز الا
نذار بیم کردن اَلْخَتْمُ مهر کردن اَلْقَلْبُ
دل اَلْقُلُوبُ ج اَلسَّمْعُ والسَّمَاعُ شنودن
اَلْبَصَرُ بینایی اَلْاَبْصَارُ ج اَلْغِشَاوَةُ
پوشش اَلْعَذَابُ شکنجه اَلْعَظِیمُ بزرگ
اَلنَّاسُ مردمان مَنْ انک اَلْقَوْلُ گفتن
اَلْمُخَادَعَةُ وَالْخِدَاعُ یکدیگر را فریفتن
اَلشُّعُورُ دانستن اَلْمَرَضُ بیمار شدن و
بیماری اَلزَّیْدُ وَالزِّیَادَةُ افزون شدن

الیم

اَلْاَلِیمُ دردناک اَلْکَذِبُ دروغ گفتن اِذْ
وَاِذَا چون اَلْاِفْسَادُ تباه کردن اَلْاَرْضُ
زمین اَنَا مَنْ نَحْنُ ما اَلْاِصْلَاحُ بصلاح
اوردن اَلسَّفِیهُ بیخرد اَللِّقَاءُ دیدن اَلْخَلْقُ
خالی شدن و گذشتن مَعَ با اَلْاِسْتِهْزَاءُ
افسوس داشتن و پاداش افسوس دادن
اَلْمَدُّ کشیدن وَافزون کردن اَلطُّغْیَانُ
از حد درگذشتن اَلْعَمَهُ سرگردان شدن اَلْاِشْتِرَاءُ
خریدن و فروختن اَلرِّبْحُ سود اَلتِّجَارَةُ
بازرگانی کردن اَلْکَوْنُ بودن اَلْاِهْتِدَاءُ راه

راست یافتن المثل داستان لك صحو
الاستقباء آتش افروختن النار آتش
افرو لمّا آنگاه الاضاءة روشن کردن
و روشن شدن حول گرد اگرد الذهاب
شدن النور روشنایی الترك دست
بداشتن الظلمة تاریکی الابصار دیدن
الاصم کر الابکم گنگ الاعمی نابینا الرجع
بازگردانیدن الرجوع بازگشتن الصبّ
باران وابر السماء آسمان الرعد آواز
ابر البرق آتش که الجهد الجعل کردن

الاصبع

الاصبع انگشت الاصابع ج الاذن گوش
الآذان ج الصاعقة بانگ هلاك کننده
الحذر بیم و پرهیزیدن الموت مرگ
مردن الاحاطة گرد در گرفتن و دانستن
الکید ودة بر خواستن و بفعل نزدیك
شدن الخطف ربودن کلما هر بار کلّهم
کلما آنگاه الاضاءة روشن شدن المشی
رفتن الاظلام تاریك شدن القیام
برخواستن و ایستادن المشیئة خواستن
الشیء چیز القدیر توانا الخلق آفریدن

الفراش بستر و بساط البناء بنیاد و سقف
الماء آب الاخراج بیرون آوردن الثمرة
میوه الند همتا العلم دانستن التنزیل
فرو فرستادن العبد بنده الاتیان آوردن
السورة پاره از قرآن المثل مانند الدعاء
خواندن الشهید گواه حاضر و کشته در راه
خدای تعالی دون جز و فروتر و پیش
الصدق راست گفتن و وعده راست
الفعل کردن الوقود آتش افروز
الحجارة سنگها الحجر سنگی الاعداد آماده

کردن

کردن التبشیر مژده دهنده العمل کار کردن
و کار الصلاح نیک شدن کار الجنة بهشت
و بستان الجری رفتن تحت زیر النهر جوی
التشابه مانند شدن و پوشیده شدن
الزوج زن و شوی و جفت و گونه التطهیر
پاک کردن الخلود جاوید شدن الا
ستحیاء شرم داشتن و زنده گذاشتن
ان که البعوضة پشه فوق زبر اما حرف
تفصیل است الحق سزا و سزاوار گردانیدن
ضلال
ذا و هذا این الارادة خواستن الا

گمراه کردن الکثیر بسیار الفسق از
فرمان خدای تعالی بیرون آمدن
النقض عهد شکستن العهد پیمان شکستن
کردن و زنهار و وصیت بعد بستن المیثاق
عهد موکد بوکند و استواری القطع
بریدن الامر فرمان و کار کردن و
فرمودن الوصل بپیوستن الخسران
زیان کردن کیف چگونه المیّت و
المیْت مرده الاموات ج الاحیاء
زنده کردن الاماتة میرانیدن

الجمیع

الجمیع همه الاستواء راست شدن
وبتمامی جوانی رسیدن وقصد
کردن و بر چیزی دست یافتن التسویة
راست کردن سبع هفت العلیم نیک
دانا الملک فرشته الملائکة ج الخلیفة
بجای دیگر ایستنده السفک خون
ریختن الدم خون التسبیح خدا را
بپاکی یاد کردن التقدیس بپاکی
کردن التعلیم آموزانیدن العرض
عرضه کردن الانباء آگاه کردن

سُبحانَ اللهُ پاکی ودوری از عیب خدا
براست اَنتَ تو مرد اَنتُما اَنتُم اَنتِ تو زن
اَنتُما اَنتُنَّ ج الحَكيمُ استوار كار وصواب
گفتار الاِبداءُ آشكارا كردن الكِتمانُ پوشيدن
راز ونهان كردن السُجُودُ سر بر زمين نهادن
الاِباءُ سر باز زدن الاِستِكبارُ طلب كردن
السُكُونُ آراميدن الاَكلُ خوردن
الرَغَدُ فراخ عيش وبسيار نعمة شدن
حَيثُ انجا القُربانُ نزديك چيزى
شدن ذا اين مرد تا وذى اين زن

الشجرة

الشَجَرَةُ درخت الظُلمُ ستم كردن الاِزلالُ
لغزانيدن الاِزالةُ دور شدن
فرو آوردن الهُبُوطُ فرو آمدن البَعضُ
پاره العَدُوُّ دشمن الاِستِقرارُ آرام گرفتن
المَتاعُ الخِديوی انتفاع گرفته شود التَمتيعُ
وَالمِتاعُ برخوردارى دادن وزنرا
دادن الحينُ هنگام التَلَقّي چيزى از
كسى فرا گرفتن وپيش باز شدن الكَلِمَةُ
سخن التَوبَةُ وَالمَتابُ از گناه باز گشتن
وتوبه دادن التَتَبُّعُ وَالاِتِّباعُ در پى روى كردن

الخوف والمخافة ترسيدن الحزن
والحزن اندوهكين شدن التكذيب
بدروغ داشتن الآية نشان الصاحب
يار الابن پسر الابناء والبنون ج الذكر
ياد كردن النعمة نيكويى الايفاء وفا كردن
وتمام كردن الوهبة ترسيدن التصديق
راست كوى داشتن الاول نخستين
الآخر واپسين الثمن بها القليل
اندك اللبس شور كردن كار بر كسى
وپوشيدن الباطل نادرست الايتاء

دادن

دادن الزكوٰة آنچه فريضه است دادن
از مال الركوع پشت خم دادن البر نيكويى
كردن وراست شدن سوكند ونيكويى
النسيان فراموش كردن النفس تن
وجان وخون وهستى هر چيز التلاوة
خواندن العقل دريافتن وخردمند شدن
الصبر شكيبايى كردن الخشوع فروتنى
كردن الظن كمان بردن ودانستن
الملاقاة واللقاء كسى را ديدن وبچيزى
رسيدن التفضل والتفضيل فضل نهادن

الجزاء با داشن دادن القبول پذیرفتن
الشفاعة خواهش دادن الاخذ گرفتن
العدل مانند وداد کردن وبرابر کردن
العدول گشتن النصر یاری کردن
التنجیة رهانیدن آل خاندن وپیرو
آن فرعون وهامان وجالوت وقارون
نام کافرانست السوء رنج رسانیدن
السوء بدی التذبیح بسیار کشتن
المرأة زن النساء والتسوة ج البلاء
آزمودن ونعمت دادن وآزمایش

بسخنی

بسخنی ونعمة الفرق جدا کردن البحر
دریا البحار ج الانجاء رهانیدن
الاغراق غرق کردن النظر نگرستن
وچشم داشتن المواعدة باکسی وعده
کردن الوعد وعده کردن اللیل
شب اللیلة اشب الاتخاذ گرفتن
العجل گوساله العجاجیل ج العفو جرم
از کسی درگذاشتن الشکر والشکور
سپاسداری کردن الفرقان جدا کننده
میان حق وباطل فرقا کرده

اَلْقَوْمُ کروه مردمان اَلْبَرْءُ آفریدن اَلْقَتْلُ
کشتن اَلْخَیْرُ نیکی و مال وَ اسب
عِنْدُ نزد حَتّیٰ تا اَلرُّؤْیَةُ دیدن و دانستن
اَلْجَهْرُ وَالْجَهْرَةُ آشکارا کردن. اَلْبَعْثُ
زنده کردن و بر کاری داشتن و فرستادن
و پیدا کردن اَلتَّظْلِیْلُ سایه بان کردن
اَلْغَمَامُ ابر اَلْمَنُّ ترنکبین اَلسَّلْوٰی نام
مرغیست اَلطَّیِّبُ پاک و خوش و حلال
اَلدُّخُوْلُ در آمدن اَلْقَرْیَةُ ده اَلْبَابُ
در اَلْاَبْوَابُ ج اَلْحِطَّةُ کلمهٔ شهادت

المغفرة

اَلْمَغْفِرَةُ وَالْغُفْرَانُ آمرزیدن اَلْخَطِیْئَةُ
کناه سی نزد بود اَلْاِحْسَانُ نیکویی کردن
اَلتَّبْدِیْلُ بدل کردن اَلرِّجْزُ عذاب اَلْاِ
سْتِسْقَاءُ آب خواستن اَلْعَصَا معروف
اَلْاِنْفِجَارُ روان شدن اِثْنَتَا عَشْرَةَ
دوازده اَلْعَیْنُ چشم و چشمه اَلْاَعْیُنُ
وَالْعُیُوْنُ ج اَلْمَشْرَبُ آب خور اَلشُّرْبُ
آشامیدن اَلْعَثْیُ فساد کردن اَلطَّعَامُ
خورش اَلْاَطْعِمَةُ ج اَلْاِنْبَاتُ رویانیدن
اَلْبَقْلُ تره اَلْقِثَّاءُ خیار اَلْفُوْمُ کندم و سیر

اَلْعَدَسُ نوسیل اَلْبَصَلُ پیاز الاِسْتِبْدَالُ
بدل کفتن اَدْنیٰ نزدیکتر و فرومایه تر کوفتن
اَلدَّنُوُّ نزدیک شدن اَلدَّنَاءَةُ ناکس
شدن و خوار شدن اَلْمَضُرُ شهر اَلسُّوٰالُ
خواستن و پرسیدن اَلذُّلُّ خوار
شدن اَلْمَسْکَنَةُ بیچارکی اَلْبَوْءُ باز
کشتن اَلنَّبِیُّ پیغامبر اَلْمَعْصِیَةُ نافرمانی
کردن اَلاِعْتِدَاءُ از حد در
کذشتن اَلْهَوْدُ توبه کردن و جهود
شدن اَلنَّصْرَانِی ترسا اَلنَّصَارَیٰ

ج اَلصَّابِیُ جبنی از ترسایان اَلصَّبُوءُ
از دینی بدینی شدن اَلاَجْرُ مزد اَلْوَقَعُ بر
داشتن اَلطُّورُ کوه اَلْقُوَّةُ نیرومند شدن
اَلتَّوَلِّیُ برکشتن و دوست داشتن و والایت
راندن و بکار کسی قیام نمودن لَوْلَا اگر نه و جزا
اَلْفَضْلُ افزونی کردن و نیکویی اَلرَّحْمَةُ بخشودن
قَدْ و لَقَدْ بدرستی اَلسَّبْتُ شنبه و خفتن
اَلْقِرْدُ کپی اَلْقِرَدَةُ ج اَلْخَسْءُ دور کردن
اَلْخُسُوءُ دور شدن اَلنَّكَالُ عقوبت بین
اَلْیَدَیْنِ پیش اَلْیَدُ دست و قدرة

پس و فرزند بد الموعظة پند الوعظ
پند دادن الذبح گلو بریدن البقرة
گاو ماده الهزؤ افسوس داشتن الجهل
نادان شدن التبیین پیدا کردن و
پیدا شتن الفارض گاو پیر البکر
گاو جوان العوان میانه بین میان
اللون رنگ الاصفر زرد الفقوع
سخت زرد شدن السرور و المسرة
شاد بودن الذلول نرم و رام الاثارة
برانگیختن السقی آب دادن

الحرث

الحرث کشت کردن و کشت التسلیم
سلامت دادن از عیب یا از کار الشیة
نشان الآن اکنون المجیء آمدن التدا
رؤ با یکدیگر خلاف کردن الاراءة
نمودن القسوة سخت دل شدن التفجر
روان شدن آب التشقق شکافتن
شدن الخشیة ترسیدن الغفلة
غافل شدن الطمع طمع کردن التحریف
بگردانیدن سخن التحدیث حدیث
کردن الفتح گشادن و حکم کردن

اَلْمُحَاجَّةُ حجت باکسی کوفتن اَلْاِسْرَارُ
پنهان کردن اَلْاِعْلَانُ اشکارا کردن
اَلْاُجِیّ نانویسنده اَلْاُمْنِیَّةُ آرزو اَلْوَیْلُ
وای اَلْکَسْبُ حاصل کردن اَلْمَسُّ سودن
اَلْعَدُّ شمردن اَلْاِخْلَافُ وعده خلاف
کردن بَلٰی وَنَعَمْ آری اَلسَّیِّئَةُ بدی اَلْوَا
لِدَانُ مادر و پدر ذُو خداوند اَلْقُرْبٰی
خویشی اَلْیَتِیمُ بی مادر و بی پدر اَلْمَسَاکِینُ
درویش اَلْحُسْنُ نیکوی اَلْاِعْرَاضُ روی
گردانیدن اَلدَّارُ سرای اَلْقَرَارُ قرار
کردن

کردن و قرار دادن اَلشَّهَادَةُ گواهی
دادن شُهُودٌ حاضر آمدن هٰؤُلَاءِ
گروهی مردان اَلتَّظَاهُرُ هم پشت
شدن اَلْاِثْمُ بزه اَلْعُدْوَانُ بیداد کردن
اَلْاَسِیرُ برده اَلْاُسَارٰی ج اَلْفِدَاءُ اَلْاَسْرٰی
وَالْمُفَادَاةُ از اسیری باز خریدن اَلتَّحْرِیمُ
حرام کردن اَلْجَزَاءُ باداش دادن اَلْخِزْیُ
رسوا شدن و خوار شدن اَلْحَیٰوةُ زندگانی
و زنده شدن اَلْاَدْنٰی خرد نزدیکتر
اَلدُّنْیَا زن نزدیک تو اَلْقِیٰمَةُ رستخیز

الردّ باز کردانیدن التخفیف سبک
کردن التقفیة چیزی از پس چیزی
شدن واندر رسانیدن الرسول
پیغامبر فرستاده البیّنة حجّت پیدا
التأیید نیرومند کردانیدن الروح
جان و وحی و رحمت و جبرئیل و عیسی
پیغامبر و فرشته که تنها یکصف باشد
و فرشتکان دیکر همه یکصف القدس
پاکی الهوی دوست داشتن و آرزو
و کام الاغلف در پرده الغلف جمع

الغلاف

الغلاف نیام و پوشش [illegible] کند
اللعن نفرین کردن و دور کردن
الاستفتاح یاری خواستن وطلب
فتح کردن المعرفة والعرفان شناختن
بئس وساء بد ست البغی ستم کردن
الاهانة خوار کردن وراء پس ظلم
چرا الاشراب در خورانیدن العجل
کوساله الخلوص ویژه شدن التمنی
آرزو بودن التقدیم پیش فرستادن
و در پیش شدن الوجود والوجدان

بلا فتن الحرص آزرو شدن الاشراك
انبازی کردن الود و المودة
دوست داشتن التعمیر زندکانی
دادن الالف هزار السنة سال
الزحزحة دور کردن البصیر بینا
میکائیل نام فرشته ایست الاذن
دستوری دادن البشری مژده دادن
و مژده المعاهدة با کسی عهد کردن
النبذ انداختن وافکندن الظهر
پشت الابتاع پی روی کردن لکن

ولکن

ولکن ولی کد السحر جادوی کردن وجا
دوی بابل نام موضعی است هاروت
وماروت دو فرشته اند الفتنة آزمودن
الفتن سوختن التعلیم اموزانیدن
التفریق والتفرقة پراکنده کردن المرء
مرد المضرة کزند کردن النفع سود
کردن الخلاق بهره الشری والشراء
خریدن وفروختن المثوبة پاداش
نیکی المراعاة کوشش داشتن الرعونة
بی خرد شدن اهل الکتاب جهودان

وترسایان الاختصاص برگزیدن النسخ
منسوخ کردن ونسخت کرفتن الانسا
فراموش کردانیدن النسیءُ تاخیر
کردن الولیُ یار ودوست النصیر یا
کننده التبدلُ بدل کرفتن السبیلُ
راه الحسدُ بدخواستن التبیّنُ پیدا
شدن ودرنك کردن الصفحُ درکذ[ا]شتن
جرم واعراض کردن از کسی یا از چیزی
الیهود دی جهود الیهودُ والهوُدج هاد
بیار تو مرد هَا تِیَا هَا تُوا بیارید شما
گروه
گروهی مردان هاتی بیار تو زن هاتِیَا
هَاتینَ بیارید شما گروهی زنان البرهانُ
حجت الاسلام چیزی بکسی سپردن
ومسلمان شدن وکردن نهادن الوجهُ
روی لیسَ نیست الحکمُ حکم کردن الابتغا
بایکدیکر خلاف کردن وبهم درشدن المنعُ
بازداشتن المسجدُ م السعیُ کار کردن
ودر رفتن شتاب کردن الخرابُ
ویران شدن وویرانی المشرقُ جای
برآمدن آفتاب المغربُ جای فرو شدن

آن أين كجا التوليد روى بچيزى آوردن
و پشت دادن ثم آنجا الواسع فراخ
عطا و بى نياز القنوت فرمان بردارى
كردن و در نماز دراز ايستادن و در نماز
دعا خواندن البديع نو پديد آرنده
حكم كردن و گزاردن الخير بر تو واجب
باشد و تمام كردن و محكم كردن و كشتن
التكليم سخن گفتن الارسال فرو فرستادن
البشير مژده دهنده النذير بيم كننده الجحيم
آتش بزرگ الرضى و الرضوان و المرضاة

خشنود

خشنود شدن و پسنديدن الملة كيش
الابتلاء آزمودن ابرهيم و اسمعيل
نام دو پيغمبر است الاتمام تمام كردن الا
مام پيش رو و راه بر و نامد الذرية نسل
النيل يافتن و رسيدن البيت خانه
المثابة جاى بازگشتن الامن و
الامان ايمن شدن و استوار شدن
القيام برخاستن و ايستادن التصلية
نماز كردن و درود دادن الطوف
و الطواف گشتن العكف بازداشتن

العكوف بازروى بچيزى آوردن
ومقيم شدن البلد شهر و زمين
الاضطرار بيچاره كى كردانيدن الصيرو
رة كشتن المصير جاى بازكشت
القاعدة بنياد ديوار التقبل پذيرفتن
الامة بس روان پيغمبر النسك قربان
كردن وعبادة كردن المنسك قربانكاه
الحكمة كفتار و كردار درست و
دانش التزكية پاك كردانيدن
وستودن العزيز قوى و بى همتا

الرغبة

الرغبة رغبت ازچيزى بكردانيدن و
يعدى بفى الاصطفاء بركزيدن التوصية
اندرز كردن الحضور حاضر آمدن الآب
پدر محمد و ادريس و اسحق و يعقوب
نامهاى پيغمبرانند الحنيف مسلمان الا
سباط قبيلهاى بزرك بنى اسرائيل
والواحد سبط و آن دوازده قبيله است
المشاقة والشقاق بايكديكر خلاف
كردن الكفاية بسنده كردن الصبغة دين
الاخلاص ويژه كردن السفيه نادان

الاستغفا[illegible] [illegible] و
بناه خود [illegible] شدن صح

القبلة م الوسط پسندیده و برگزیده
و میانه الوساطة بزرگوار شدن والنوت
وسط الانقلاب بازگردیدن العقب
پاشنه و فرزند الاضاعة ضایع کردن
الرؤوف مهربان التقلب برگشتن الشطر
جزو سوی الامتراء بشک شدن الوجد
آن سوی که روی بدو آرند الاستباق بر
یکدیگر پیشی گرفتن الحرام معروف الحجة
دلیل الحی زنده الجوع گرسنه شدن و
گرسنگی النقص کم کردن النقصان

کم شود

کم شدن المال خواسته الاصابة رسیدن
و یافتن المصیبة کاری سخت که بکسی رسد
الصفا سنگ الغزان و سخت و نام کوهی است
المروة نام کوهیست بمکه الشعیرة عبادتگاه
و هر چیزی که او را نشان طاعت کنند الحج
حج کردن و حجت بر کسی غلبه کردن الاعتمار
عمره آوردن و زیارة کردن الجناح بزه
التطوف گردیدن التطوع عبادة افزونی
کردن الانظار مهلت دادن النهار
روز الفلك کشتی و کشتیها اللیث بر کنده

کودن واشکارا کردن واندوه سخت
الذّابة جمنده التصریف گردانیدن
الرّیح باد وبوی ودولت ونصرة السّحابة
ابر التسخیر رام کردن الاخباب دوست
داشتن الحبّ والمحبّة دوست داشتن
التبرّؤ بیزار شدن التقطّع پاره پاره شدن
وخلاف کردن السّبب رسن وپیوند
الکرّ باز گردانیدن الکرّة یکبار الحسرة
دریغ الخروج بیرون آمدن الحلام
الطیّب پاک الخطوة گام الاباندة

پیدا کردن

پیدا کردن وپیدا شدن الفحشاء معصیة
زشت الالغاء یافتن النعیق بانگ بر
کوس بند زدن المناداة والنداء خواندن
المیتة مرده اللحم گوشت الخنزیر خوک
الاهلال آواز برداشتن البغیة
جستن البغی ستم کردن البغاء زنا کردن
العدو درگذشتن البطن شکم الصبر
شکیبائی کردن البعد دور شدن القلب
سوی ابن السبیل راه گذری الرقبة
گردن الرقاب ج البأساء سختی الضرّاء ساء

کزند و بدحالی و تنکی لباس سختی و
کارزار و عذاب القِصاصُ کسی را که
از برای کسی که کشته باشد باز کشتن و
مانند آنچه داده باشی باز ستدن القَتلُ
کشته القتلی ج الحُرُّ آزاد الانثی ماده
الاَخُ براد ر الاِخوَة و الاِخوان ج الاُختُ
خواهر الاَخوات ج التأدِیَةُ و الاَداءُ
کزاردن اللُّبُّ خرد الوَصِیَّةُ اندرز
الجَنَفُ میل کردن الصَّومُ و الصِّیامُ
روزه داشتن الآخَرُ دیکر مرد الاُخری

دیکرزن

دیکرزن الاُخری و الاُخَر ج الاِطاقَةُ
توانستن الفِدیَةُ بدل و آنچه بوی خویشتن
را باز خرند الشَّهرُ ماه الرَّمَضانُ ماه روزه
القُرآنُ کتاب محمد الیُسرُ آسان شدن
و آسانی العُسرُ دشوار شدن و دشواری
التَّکمِیلُ و الاِکمالُ تمام کردن التَّکبِیرُ
بزرکی یاد کردن الاِجابَةُ پاسخ دادن
الاِستِجابَةُ طلب پاسخ کردن الرُّشدُ
و الرَّشادُ راه راست یافتن الاِحلالُ
حلال کردن و فرو آوردن الرَّفَثُ

جماع اللباس پوشش الاختیان خیانت
کردن المباشرة جماع کردن البغی ستم کردن
الخیط رشته الابیض سپید الاسود
سیاه الحد کرانه چیزی الحدود ج
الادلاء فرو گذاشتن دلو و حجت آوردن
و رشوة دادن الهلال ماه نو الاهلة ج
المیقات هنگام المقاتلة و القتال با کسی
کارزار کردن الثقف یافتن و گرفتن
بزودی الانتهاء باز استادن و بکناره
چیزی رسیدن الحرمة م الالقاء

افکندن

افکندن الهلاک و التهلکة نیست شدن
الاحصار باز داشته شدن به بیماری یا بدشمن
الاستیسار آسان شدن الهدی آن چهار
پای که بمکه برند و ذبح کنند الحلق موی ستردن
الرأس سر البلوغ رسیدن المحل آنجا که حلال
شود ذبح قربانی الاذی رنجیده شدن و رنج
الصدقة معروف النسک قربانی کردن از برای
خدای تعالی النسیکة قربانی النسک ج
التمتع برخورداری گرفتن الکمال تمام شدن
المعاقبة و العقاب عقوبت کردن الفرض

فريضه كردن المجادلة والجدال باكسى خصومت
كردن التزود توشه برداشتن الزاد توشه
التقوى پرهيزكارى الوجع ذو باشد الا
فاضة بازگشتن و آب ريختن عرفات
اسم موضعيست المشعر الحرام مزدلفه الا
ستغفار آمرزش خواستن الحسنة
نيكويى الوقاية نگاه داشتن النصيب
بهره السرعة زود شدن المحاسبة
والحساب شمردن ايام معدودات
ايام تشريق التعجل شتافتن التأخر

بازبس

بازپس شدن الحشر گرد كردن و برانگيختن
الاعجاب خوش آمدن الاشهاد گواه كردن
و حاضر كردن الألد سخت خصومت كردن
الاهلاك هلاك كردن النسل فرزند و زه
و زاد الفساد تباه شدن العز والعزة
ارجمند و نايافتن حسب بس جهنم دوزخ
المهاد آرامگاه السلم آشتى كافة همه الزلل
والزلة لغزيدن قدم هل هيچ الظلة
سايه بان كردن الظلل ج كم چند و بسا
التزيين آراستن السخرية افسوس داشتن

الحسبان پنداشتن و لمّا نه هنوز الزلزلة
و الزلزال جنبانیدن متی کی الکره
داشتن عسی شاید که بود الصدّ برگردا شدن
الصدود بگشتن لم یزل و لا یزال همیشه
الاستطاعة توانستن الارتداد از مسلمانی
بازگشتن و جز آن الحبط باطل کردن
المهاجرة از کسی بریدن و از زمینی
بزمینی شدن المجاهرة و الجهاد با کسی
کارزار کردن الرجاء امید داشتن
و ترسیدن الخمر مِی و انگور المیسر قمار

قمار بازیدن المنفعة سود المنافع
التفکر اندیشه کردن المخالطة با کسی
آمیختن الاعنات در کاری فکندن که از آن
بیرون نتواند آمد النکح و النکاح زن کردن
مرد و شوی کردن زن و مجامعة کردن الأمة
پرستار الانکاح مرد را زن دادن و زن را
بشوهر دادن التذکّر یاد کردن و بیاد آوردن
الحیض و المحیض بی نماز شدن الاعتزال
یکسو شدن التطهیر نیک پاک کردن التطهّر سر و تن
شستن الطهر و الطهارة پاک شدن انّی

جاتکه العرضة سازکار الیمین دست راست
وسوکند المؤاخذة کرفتن اللغو نافرجام کفتن الحلیم
بردبار الایلاء سوکند خوردن التربص چشم داشتن
الفیء بازکشتن العزم والعزیمة دل برکاری نهادن الطلاق
رهاشدن زن از عقد نکاح التطلیق طلاق دادن القرء
بی نمازی وپاکی الرحم زهدان وخویشی البعل
شوی وزن وبت الحق درست کردن وواجب کردن
وسزاوار کردانیدن المعروف نیکویی الرجل مرد
الرجال ج الدرجة پایگاه بالابر المرة یکبار الامساک
بازداشتن التسریح رها کردن الافتداء خویشتن باز
خریدن

خریدن التعدی از حد درکذشتن التراجع بیکدیکر
یکو بازکشتن المضارة والضرار بیکدیکر زیان رسانیدن
العضل زن را از شوی بازداشتن التراضی از یکدیکر شتن
راضی شدن الزکاء بصلاح آمدن الولادة
زادن الارضاع شیردادن الحول سال الرضاع
شیرخوردن الکسوة پوشش وجامه پوشیدن
التکلیف چیزی از کسی درخواستن که او را
از آن رنج رسد الوسع توانایی الوراثة میراث
یافتن الفصال از شیر باز کردن التشاور
بایکدیکر مشورت کردن الاسترضاع دایه کرفتن

فرزند را التوفي تمام شدن وجان ستدن يذرون
ميگذارند الوذر گذاشتن التعريض سخن سربسته
گفتن الخطبة زن خواستن الاكنان بنهان
داشتن الستر نهان العقدة گره المماسة
والمساس بسودن ومجامعة كردن الايساع
توانگر شدن القدر اندازه الاقتار درويش شدن
النصف نيمه المحافظة بر چيزي نگاهبان بودن
الوسطى ميانگي الراجل پياده الرجال ج الراكب
نشستر سوار الركبان ج الركوب برنشستن الاقراض
وام دادن القرض وام وگسستن از چيزي

المضاعفة

المضاعفة يكي راد وكردن الضعف مانند
كردن تنگ كردن البسط گسترانيدن الملاء
بزرگان طالوت نام شخصي است سلطان السعة
فراخي و فراخ شدن و فراخ رسيدن البسطة
فراخي وافزوني الجسم تن التابوت صندوق
السكينة آرام البقية پاره از چيزي مانده
الحمل برداشتن وبار برنهادن وبرستور
نشاندن وآبستن شدن وحمل بردن و
بار شكم الفصل جدا كردن وداوري كردن
الفصول جدا شدن الجند لشكر الجنود ج

الطعم خوردن الاغتراف اب بكف برداشتن
الغرفة يك كف آب المجاوزة كذشتن
الطاقة توانائى الغلب غلبه كردن البروز
بيرون امدن الافراغ ريختن السفينة
التثبيت برجاى بداشتن القدم پيش
پاى الهزيمة لشكر شكستن الدفع بازداشتن
المدافعة و الدفاع از كسى دفع كردن الا
قتتال با يكديكر كارزار كردن البيع خريدن
وفروختن الخلة دوستى القيوم باينده
السنة غنودن وخواب سبك النوم

خفتن

خفتن وخواب الكرسى تخته بروى نشيند
الاود كران بار كردن العلى بزركوار بلند
الاكراه بستم بر كارى داشتن الغى بى راه
شدن الطاغوت هرچه پرستند جز
خداى الاستمساك چنك كردن العروة
كوشه الوثاقة استوار شدن الوثقى استوارتر
الانفصام شكسته شدن بى جداى الشمس
آفتاب البهت حيران شدن البهتان
دروغ كفتن وناكاه كرفتن المرور بكذشتن
الخواء خالى شدن سراى وبيفتادن آن

العرش آسمان وتحت المائدة صد العام

نسال اللیث درنگ کردن الشراب آشامیدنی

التسنه والتسنی از حال بگشتن و سال خوردن

الحمار خر الحمرج العظم استخوان الا

نشار زنده کردن الاطمینان آرامیدن

احد واحد یکی اثنان دو ثلاثه سه اربعه

چهار خمسه پنج الطیور مرغان الطائر یکی

الصور چسپانیدن الجبل کوه الجزو

پاره الحبة یک دانه السنبلة خوشه الا

نباع در رسانیدن و در رسیدن و واس

و پاره پاره کردن الصور چسپانیدن

کردن

المتن

کردن المنت منت نهادن ونعمت دادن

و بریدن الغنی توانگر وبی نیازی الا

بطال باطل کردن المراة والریاء از برای

روی کسی کاری کردن الصفوان سنگ سخت

التراب خاک الوابل باران بزرگ قطره

الصلد سنگ سخت القدرة توانا شدن الربوة

جای بلند الاکل بار درخت الطل باران نرم

وخرد قطره النخیل والنخل درخت خرما النخلة

واحدة العنب انگور الکبر بزاد برآمدن نیز

سست شدن الاعصار گرد باد که مانند ستونی

بهوا بر شود الاحتراق سوخته شدن التیمم اهنک

کردن وتیمم کردن الخبیث پلید الاغماض

چشم فروخوابانیدن واسان گرفتن در
معامله الفقر درویشی النفقة آنچه بخرج
کنند النذر برخویشتن واجب کردن و
اشکارا کردن الفقیر درویش التکفیر در
گذاشتن از گناه وکفارت کردن سو
کند وجزا آن الخبیر آگاه التوفیة تمام
کردن التعفف عفة نمودن وخویشتن
داری کردن بتکلف السیماء والسیماء
نشان الالحاف الحاح کردن
العلانیة اشکارا کردن الربی افزونی
حرام التخبط تباه کردن وناقص عقل
المس دیوانگی السلوف بگذشتن واز
پیش شدن العود بازگشتن المحق
نیست کردن وکاستن الاربآء افزونی
کردن ودربادادن الاثیم بزه کار

البقاء

البقاء باقی ماندن الاذن گوش گوش داشتن
ودانستن الایذان آگاه کردن الحرب
جنگ کردن الکون بودن العسرة در
ویشی النظرة مهلت المیسرة توانگری و
فراخ دستی التصدق صدقه دادن
التداین بیکدیگر فروختن بوام الدین
وام الاجل مدت التسمیة نام کردن
الاملاء والاملال املا کردن البخس
بکاستن حق الضعف ناتوان شدن
الاستشهاد گواهی گرفتن التذکیر و
التذکر یاد دادن وپند دادن السامة
سیر برامدن الصغیر خورد الکبیر
بزرگ الاقسط راست تر وبهتر الاقوم
راست تر ودرست تر الارتیاب بشک
شدن الادارة گردانیدن التبایع بایکدیگر
بیع وبیعت کردن الرهن گرو کردن الا

سورة آل عمران

يتمان امين داشتن الامانة زنهار التعذيب
عذاب كردن الغفران آمرزيدن الا
كتساب تصرف كردن در كسب و
كسب كردن الاخطاء خطا كردن
الاصر گرانی و پيمان التحميل بار بر
نهادن المولى بار خداى و يار آزاد كننده
التوراة كتاب
موسى الانجيل كتاب عيسى الانتقام
كينه كشيدن الخفاء نهان شدن
التصوير صورة كردن الاحكام
استوار كردن التشابه مانند شدن
الزيغ از حق بگشتن التاويل تفسير
كردن الرسوخ استوار شدن و بيخ
اور شدن الازاغة بگردانيدن
الوهب و الهبة بخشيدن لدى
ولدن نزد الجمع گرد كردن الميعاد
آنچه بدان وعده كنند الا

غناء

غناء كفاية كردن و توانگر گردانيدن و بی نياز كردن
الدأب عادت الالتقاء بهم رسيدن و بكد
يكر را ديدن رأى العين بچشم ديدار العبرة
پند الشهوة آرزو الشهوات ج القنطار
كاو پر از زر يا سيم القنطرة پل المقنطرة
مال بسيار بر هم نهاده الذهب زر الفضة
سيم الخيل اسبان التسويم نشان كردن و داغ
كردن ستوران و نيكو خلق گردانيدن النعم
چهارپای الانعام ج الاوب بازگشتن
المآب جای بازگشتن التنبئة بياگاها گشت
نيدن السحر معروف القسط داد التبليغ
و البلاغ رسانيدن الغرور فريفتن الا
فتراء دروغ بر بافتن اللهم ای بار
خدای الملك پادشاهی النزع كشيدن
الاعزاز عزيز كردن و قوی كردن الا
ذلال خوار كردن الايلاج در آوردن

سورة آل عمران

التقية پرهيزكارى كردن التحذير
حذر نمودن الصدر سينه الاحضار
حاضر كردن الامد پايان التحرير آزاد كردن
الوضع نهادن وزادن والذكر نفس نر
الانثى ماده الارادة بازداشتن وخواستن
كسى را وكسى را در پناه آوردن الرجم سنگسار كردن
النبات رستن وهرچه برويد التكفيل والكفالة
پذيرفتارى كردن زكريا نام پيغمبرى است
المحراب جاى امان وحجره هنا كه وهنالك
آنجا السيد مهتر الحصور آنكه بزن نرسيده باشد
الغلام كودك العاقر نازاينده شده الرمز
اشارت العشى شبانگاه الابكار بامداد
كردن النبأ خبر الايحاء وحى فرستادن
والالهام كردن واشارت كردن و
سخن پنهان كردن القلم خامه اى كدام
الاختصام بايكديگر خصومت كردن

الوجاهة

الوجاهة روى شناس شدن التقريب
نزديك گردانيدن وقربان كردن الكهل
دو موى البشر آدمى الطين گل التهيئة
ساختن النفخ اندر دميدن الاذن
دستورى دادن الابراء از بيمارى به شدن
وبيزار كردن الاكمه نابيناى مادرزاد
الابرص پيس الادخار ذخيره نهادن
الاطاعة والطاعة فرمان بردارى كردن
الاحساس ديدن ودانستن الناصر
يارى دهنده الحوارى يار الحواريون
ج المكر بد سگالى كردن التوفى ميرانيدن
الرفع برداشتن التعالى برآمدن وبلند شدن
الابتهال زارى كردن ولعنت كردن القص
والقصص بر گفتن قصه واز پى شدن
سواء يكسان ها انتم اين كنيد شما گروه
يعنى بيدار شويد او لام سزاوارتر الامن

امین داشتن الدوام همیشه بودن الآلی
سر پیچانیدن و بکردانیدن زبان در دهن
النبوة پیغمبری الربانی مرد عالم و خداشناس
الدرس والدراسة خوانون الطوع فرمان
برداری کردن الازدیاد افزون کردن
و افزون شدن الملاء پری الحل حلال
و فروآمدن بکتا اغردون مکة والمبارکة
برکت کردن مقام ابرهیم سنکی است نشان
پای ابرهیم بر آنجا الحج زیارة کعبه العوج کوژی
الاعتصام چنک در زدن الحبل رسن
وعقد التفرق پراکنده کردن و پراکنده شده
التالیف فراهم آوردن المصباح در وقت الاصباح
شدن و کشتن الشفا کرانه شدن الحفرة
کو الانقضا نقاذ کران بار کردن و رها شده
النهی باز داشتن الانکار جحود کردن
و ناشناختن الابیضاض سفید شدن
الاسود

الاسوداد سیاه شدن الذوق چشیدن
الدبوس الادبار الامة کروه الا
ساعة الانائج المسارعة والشرائع شتافتن
الکفران ناسپاسی کردن الصر سرمای سخت
البطانة دوست خالص و آستر جنری
الالو تقصیر کردن الخبال تباهی العنت
رنجور و بزه مند شدن و در کاری افتادن
که از آن بیرون نتوان آمد و زنا کردن البندق
بدید آمدن البدو در بیابان شدن البغضا
دشمنی الفم دهان العض بدندان کرفتن الا
نمله سرانکشت الغیظ بخشم آوردن وخشم السوء
والمساءة غمکین کردن الفرح شاد شدن

النضرة والضير گزند كردن الكيد بدسگاليدن
الغدو بامداد كردن ورفتن دران وقت
التبوئة كسى را جايى فروآوردن مقاعد
جايها نشستن الهم قصد كردن واند
هكن كردن الطائفة گروه الفشل بددل
شدن التوكل اعتماد كردن بدنام صعيت
الذليل خوار الامداد كردن الفور برجوشيدن
الطرف كناره الكبت بر روى افكندن و
خوار كردن وهلاك كردن الخيبة بى بهره
ماندن المضاعفة والتضعيف دوچندان
كردن العوضة بهانه السراء فراخى وشادى
واسانى الكظم خشم فروخوردن الفاحشة
كار

كار زشت كردن وناشايست الاصرار بر معصيت
ايستادن السنة راه ونهاد نيكو السير رفتن العاقبة
والعقبى سرانجام البيان پيدا كردن وپيدا شدن
الوهن سست شدن وسست گردانيدن الا
على برتر القرح خستگى وخسته شدن المداولة
دست بدست دادن وگردانيدن بروزگار التمحيص
بى گناه كردن وآزموده گردانيدن التاجيل
زمان دادن كاى بسا الربى خداشناس ودانشمند
وگروه بسيار الاستكانة فروتنى كردن الاسراف
گزاف كردن الرعب بيم وترس السلطان حجة
الاوى جايگاه گرفتن المأوى بازگشتن گاه
الثواء مقيم شدن المثوى مقام الحس كشتن
التنازع بايكديگر خصومت كردن وچيرى

ازیکدیکر سستدن الصَّرفُ کردانیدن
الاِصعادُ دور دور شدن ودر رفتن
الاِثابَةُ پاداش دادن الغَمُّ غمکین کردن
وپوشیدن واندوه کی تا الفَوتُ اندر
کذشتن النُّعاسُ غنودن وخواب
الغِشیانُ مجامعة کردن وبزبر چیزی
درآمدن الاِهمامُ غمکین کردن الجا
هِلیَّةُ پیش ازآمدن ~~الاِهمامُ غمکین کردن~~
رسول علیه السلام التَّضجُّعُ پهلو بر زمین
نهادن المَضجَعُ خوابکاه الجَمعُ کروه
الاِستِزلالُ لغزانیدن الغَزوُ قصد دشمن
کردن وکشتن کافر الغُزَّی جمع غاز
اللِّینُ نرم شدن الفَظاظَةُ درشت

خوی

خوی شدن الغِلَظُ سطبر شدن الا
نفِضاضُ پراکنده شدن المُشاوَرَةُ
بایکدیکر رای زدن وسکالیدن الخِذ
لانُ فرو کذاشتن الغُلولُ خیانت کردن
الاِغلالُ بخیانت نسبت کردن ونارا ست
یافتن السَّخَطُ خشم کرفتن النِّفاقُ دورویی
کردن العُقودُ نشستن الدَّرءُ بازداشتن
الاِستِبشارُ شاد شدن اللُّحوقُ اندر
رسیدن التَّخویفُ ترسانیدن الحَظُّ بهره الا ملاءُ
مهلت دادن المَیزُ جدا کردن التَّمییزُ مثله الا
طِّلاعُ دیده ور کردانیدن الاِجتِباءُ برکزیدن
البُخلُ بخیلی کردن التَّطویقُ در کردن افکندن
المیراثُ والتُّراثُ میراث الحَریقُ آتش سوزان

القربان آنچه بکشتن آن تقرب جویند بخدای
تعالی الزبور کتاب داود الانارة
روشن کردن الادخال در آوردن الفوز
والمفازة رستگار شدن و پیروزی یافتن
الجنب پهلو و فرمان الاخزاء خوار و رسوا
کردن البر نیکو کردن و نیک مرد الایذاء
رنجانیدن النزل روزی المصابرة با
کسی صبر کردن در جنگ المرابطة به دربند
میان و کفر و اسلام مقیم شدن
التسائل از یکدیگر پرسیدن الرقیب نگاهبان
الرقوب والرقبة چشم داشتن الحوب گناه
الاقساط داد کردن الطیب خوش شدن
و خوش بوی شدن و پاک شدن مثنی

دو دو و ثلاث سه سه رباع چهار چهار العول
میل و جور کردن الصدقة کابین النحلة کابین النحلة عطا
دادن النحلة کابین دادن الهناءة والمراءة
گوارنده شدن الایناس دیدن و انوح دادن البدار
پیشی گرفتن الاستعفاف پارسائی خواستن
الحسیب بسنده و شمار کننده الاقرب
نزدیک تر القلة اندک شدن الکثرة بسیار
شدن القسمة بخش کردن اولو خداوندان
القریب خویش خلف پس و گروه و فرزند
السداد راه راست الصلی سوخته شدن و گرم آتش شدن
الصلی در آتش در آوردن و بریان کردن
الاصلاء والتصلیة در آتش در آوردن السعیر
آتش فروزان الایصاء اندرز کردن و فرمودن

الثلث سه یک السدس شش یک الدرایة
دانستن الربع چهار یک الثمن هشت یک
الکلالة آن مرد که نه پدر دارد و نه فرزند
انباز شدن باکسی المعاشرة باکسی زندگانی
کردن المکان جای الامکنة ج الافضاء
بکسی رسیدن المقت دشمن داشتن و دشمنی
البنت والابنة دختر العم برادر پدر
الاعمام ج العمة خواهر پدر العمات ج الخال
برادر مادر الاخوال ج الخالة خواهر مادر
الخالات ج الربیبة دختر زن الحجر کنار
الحجور ج الحلیلة زن الصلب پشت
الاحصان نکاه داشتن و شوهر کردن زن
و زن کردن شوهر المسافحة باکسی زنا کردن

الاستمتاع

الاستمتاع برخوری گرفتن الطول افزونی
و فراخ دستی الفتی مرد جوان و بنده الفتاة
زن جوان و کنیزک الفتیات ج الخدن دوست
الاخدان ج المیل چسبیدن سوی
الاجتناب دور شدن الکبیرة گناه بزرگ الکبائر ج
المدخل جای در آوردن الکرم بزرگوار شدن
العقد گره زدن و سوگند بقصد خوردن و پیمان
و زنهار المعاقدة باکسی عهد کردن النشوز
ناسازکاری کردن زن با شوهر یا شوهر با زن و برتر
نشستن و برتری جستن الهجر والهجران از
کسی بریدن الحکم میانجی التوفیق سازوار
گردانیدن الجار همسایه و زنهار دهنده الجیران ج
الجنب جنابت رسیده و غریب و دور الواجد

والجمع سواء الجنابة جنب شدن و دور شدن
الجار الجنب همسایه بیگانه الصاحب بالجنب یار
همسفر یا همراه یا شریک علم اموختن یا زن الاختیال
خرامیدن الفخر نازیدن الفخور نازنده القرین
یار المثقال سنگ الذرة مورچه خورد یومئذ
آن روز الغائط حدث واصل وی زمین نشیب
التسوی راست شدن الحدیث سخن الاحادیث
ج السکر مست شدن و سخت خشم گرفتن السکران
مست السکاری ج العبور بر آب گذشتن الاغتسال
سر و تن شستن المریض بیمار اللمس
بسودن و مجامعت کردن و یکدیگر المس کردن
الصعید روی زمین المسح مالیدن الموضع
جایگاه اللسان زبان الاسماع بشنوانیدن

اللّی

اللّی بگردانیدن الطعن عیب کردن و نیزه زدن
الطمس ناپیدا کردن الطموس ناپدید شدن
الفتیل آنچه در میان جوی دانه خرما باشد
و آنچه چون دو انگشت بر یکدیگر مالند حاصل شود
الجبت هرچه آنرا بپرستند جز خدای النقیر
گو پشت دانه خرما النضج پخته و بریان شدن
الجلد پوست التبدیل گردانیدن الظل سایه
التظلیل سایه تمام اولو الامر خداوندان حکم
الزعم دعوی کردن التحاکم بیکدیگر
بحاکم شدن الشجور خلاف افتادن الحرج
تنگ دل شدن و تنگی الحسن نیکو شدن
الرفیق یار الحذر سلاح و پرهیز النفار
رمیدن الثبة گروه التبطئة درنگی کردن

الفتیل

یعنی دیر آمدن و بازداشتن الاستضعاف
ضعیف شمردن الولید کودک خورد الولدان
کودکان الکف بازداشتن و بازایستادن
الادراک دریافتن و اندر رسیدن البرج
کوشک و منزلگاه ستارگان الشید
بگچ کردن بنا و برافراشتن الفقه دریافتن
التبییت بشب کاری ساختن و شبیخون ساختن
کردن التدبر باندیشه از پی کاری فرا شدن
الاذاعة آشکارا کردن الاستنباط بیرون
آوردن آب و علم و آب و آنچه بدان ماند
التحریض برانگیختن التنکیل رسوا گردانیدن و
کردن و بند برنهادن الکفل بهره الاجابة
توانا شدن و قوت دادن باندازه التحیة

سلام

سلام کردن بر کسی و پادشاه کردانیدن و
زندکانی دادن التحیة درود و پادشاهی
الارکاس نگونسار کردن و بازکردانیدن
الحصر تنگ دل شدن و درماندن در سخن
التسلیط برگماشتن السلم آشتی الخطأ
خطا کردن الدیة خون بها التتابع بیاپی شدن
التعمد آهنگ کردن التثبیت درنگ کردن
العرض کالا المغنم غنیمت الضرر گزند کردن
الحسنی نیکویی الحیلة چاره المراغمة از کسی بریدن
و کسی را بخشم آوردن مراغما جای هجرة کردن
الوقوع افتادن القصر بازداشتن و کوتاه کردن
القصور از کاری بازایستادن السلاح جنگ
جنگ المتاع کالا المطر باران الوقت

هنگام بدید کردن الألم دردمند شدن
الخون والخيانة خيانت کردن الخصم خصومت
کننده الاستخفاء پنهان شدن الوکيد کاردان
ونکدبان الرمي انداختن و دشنام دادن
البراءة بیزار شدن الاحتمال برداشتن النجوی
راز و راز گویند کان التولية باز گذاشتن کار
باکسی التولي دوست داشتن المرود ستنبه
شدن التمنية کسی را آرزوی چیزی داشتن
التبتيك گوش بریدن التغییر از حال بگردانیدن
الحيص گردانیدن المحيص جای القيل گفتار
الخليل دوست الاستفتاء فتوی خواستن الا
فتاء فتوی دادن التصالح والاصلاح با یکدیگر
آشتی کردن الصلح آشتی کردن الشح بخیلی کردن

الشحيح

الشحيح بخیل الاشحاج التعليق در آویختن
و عاشق گردانیدن الاذهاب بردن قوامین
ایستند کان اللی پیچیدن الولاية والی شدن
و ولی شدن الولي نزدیک شدن الخوض
در کاری شروع کردن و در آب شدن الاستحواذ
غلبه کردن الکسل کاهل شدن الکسلان
کاهل الکسالی ج الذبذبة متردد شدن
میان دو چیز الذرك والدرك پایه در زیر
السفول فرو شدن الطبع مهر کردن و زنم
و شمشیر زدن الصلب بر دار کردن
التشبيه مانند کردن الشك گمان در
افتادن الغلو از حد در گذشتن الا
ستنکاف ننگ داشتن

العقد بمان العقود ج البهيمة چهارپای
البهائم ج الصید شکار کردن وشکاری
الحرام احرام کرفتن الحرم ج الشعیرة
نشان عبادة الشعائر ج اللائم اهنک کردن
الاصطیاد شکار کردن الجرم کسب کردن
وبرکاری داشتن التشاکس دشمن داشتن
التعاون یکدیکر را یاری دادن وهم پشت
شدن الانخناق خفه کردن الوقذ بچوب
کشتن التردی از بالا در انداختن وهلاک
شدن النطح سر و زدن ... السبع
دده التذکیة کلو بریدن النصب
هرچه بپای کنند برای پرستیدن
الاستقسام بخش کردن خواستن الزلم

قمار الازلام

قمار الازلام ج الیأس نومید شدن المخمصة
کرسنکی التجانف میل کردن الجارحة مرغ وسک
شکاری الحرج خسته کردن وکسب کردن وطعن کردن
در کسی التکلیب سک داری کردن وسک را شکار
اموختن الغسل شستن المرفق آرنج ومنقعت
الرجل پای الارجل ج الکعب شتالنک المواثقة
باکسی عهد کردن النقابة سالار شدن التعزیر
یاری کردن الاطلاع دیده ور شدن الاغراء براغالیدن
الصنع کردن ونیکوئی کردن باکسی الحبیب والحب
دوست الفتور سست شدن الفترة روزکار میان
دو پیغمبر الجبار بزرکوار وکردن کش التیه حیران شدن
وتکبر کردن الاسی اندوهکین شدن التطویع فرمان
برداری کردن وسازوار کردانیدن چیزی را الغراب

زاغ البحث کاویدن المواراة پوشیدن السنوة
عودت ویلة کلمه است که در وقت پشیمانی واندوه گویند
العجز ناتوان شدن الندامة پشیمان شدن من اجل
از بهر المحاربة با کسی حرب کردن التقتیل بسیار کشتن
التصلیب بردار کردن التقطیع پاره پاره کردن
المخالفة والخلاف با کسی خلاف بردن النفی راندن
ونیست کردن الوسیلة نزدیک شدن ونزدیکی
السرقة دزدی کردن الحزن اندهگن کردن السحت
حرام الحبر دانشمند جهودان الاحبار ج الاثم بزه
نگه داشتن خواستن الانف بینی السن دندان
الحرج خستگی الکفارة پوشانده یعنی پاک
کننده از گناه الاترجی المهیمن گواه راست الشرعة
نهاد دین المنهاج راه راست روشن الجاهلیة

پیش ازآمدن

ازآمدن رسول علیه السلام الدائرة گردش روزگار
الدور والدوران گشتن الاقسام سوگند خوردن
الجهد کوشش الذلیل خوار العزیز گرامی اللوم سرزنش
کردن الحزب گروه الاحزاب ج اللعب بازی کردن
وکاری زشت کردن الغل دست واگردن بستن الایقاد
آتش فروختن الاطفاء فرونشاندن آتش وچراغ
النعیم ناز وخوشی الاقتصاد میانه نگاه داشتن
العمی نابینا وکوردل شدن الصمم کر شدن ثالث ثلاثة
سیم سه الافک گردانیدن ودروغ گفتن التناهی یکدیگر را
بازداشتن وباز ایستادن وبغایت رسیدن القسیس
دانشمند ترسایان الراهب زاهد ترسایان الفیض بسیار شدن
آب ورفتن الدمع آب چشم العقد والتعقید والمعاقدة
سوگند بقصد خوردن الاطعام طعام دادن الاوسط

میانکی وبسندیده تو وبرکزیده تو الوَحِیُّ بلیدی الاِ
بقاع افکندن الرُّمْحُ نیزه الوَبَالُ سرانجام بد السَّیَّارَةُ
کاروان البَرُّ خشکی البَحِیرَةُ آن ماده شتر که چون
پنج شکم بزاید وآخرین نر باشد کوشش بشکافند
ورها کنند تا چنانکه خواهد چرا کند وآب خورد
وبروی ننشینند وبار بر ننهند ونکشند ش السَّائِبَةُ
ان اشتر که بکذارند تا چنانکه خواهد چرا کند وآب خورد و بر
ننشینند وبار بر ننهند بسبب نذری که کرده باشند الوَصِیلَةُ
کوسفندی که چون ماده زادی حلال داشتندی وچون نر
زادی از بهر بتان رها کردندی واکر نر وماده زادی ماده
نکشتندی کفتندی که برادر بپیوسته است وماده را وصیله
نام کردند الحَامِی ان شتر نر که بکذارند تا چنانکه خواهد
چرا کند بسبب انکه از وده بچه کرفته باشند واورا بار نکنند
علیکم

عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ ای اِلْزَمُوا اصلاح اَنْفُسِکُمْ التَّضَوُّرُ
التَّضَیُّرُ کژ بود ساییدن الحَبْسُ باز داشتن العَثْرُ والعُثُورُ
دیدور شدن الاِسْتِحْقَاقُ سازوار شدن المَائِدَةُ خوان
اراسته العِیدُ خوشی وخرم شدن التَّمْکِینُ
دست دادن المِدْرَارُ ابری که نیک بارد الاِنْشَاءُ افریدن
وابتدا کردن القِرْطَاسُ کاغذ الحَیْقُ فرو آمدن بلا وکرده
السُّکُونُ آرام کرفتن الفَطْرُ افریدن وشکافتن الکَشْفُ
برهنه کردن وبردن اندوه القَهْرُ خوار کردن وشکستن
کسی را الاِسْتِمَاعُ کوش داشتن الکِنَانَةُ پوشش الاِکِنَّةُ ج
الوَقْرُ کرانی کوش الاُسْطُورَةُ وَ الاِسْطَارَةُ افسانها الاَ
سَاطِیرُ ج النَّأْیُ دور شدن الوُقُوفُ باز داشتن الوُقُوفُ
باز ایستادن السَّاعَةُ قیامت وهنکام البَغْتَةُ ناکاه کرفتن
وناکاه التَّفْرِیطُ تقصیر کردن وضایع کردن وفراموش کردن

الوِزْرُ گناه کسی برداشتن اللَّهْوُ بازی کردن و زن
و فرزند الجَحْدُ انکار کردن الکِبَارَةُ بزرگ شدن
النَّفَقُ سوراخ در زمین السُّلَّمُ نردبان الطَّيَرَانُ
پریدن و شتافتن الجَنَاحُ بال و دست و جانب التَّضَرُّعُ
زاری کردن الإِبْلَاسُ نومید شدن دَابِرُ القَوْمِ
آخِرُهُمْ الصَّدَفُ بگشتن الخَزَانَةُ و الخِزَانَةُ گنجینه
الطَّرْدُ راندن التَّفْصِيلُ پیدا کردن و جدا کردن و پاره
کردن الاِسْتِبَانَةُ پیدا شدن الاِسْتِعْجَالُ شتافتن
خواستن يَقُصُّ بر می گوید یا بر می رود يَقْضِي حکم میکند
المِفْتَاحُ کلید المَفَاتِيحُ ج السُّقُوطُ بیفتادن الوَرَقُ
برگ درخت الرُّطُوبَةُ تر شدن اليُبْسُ خشک شدن
الخُفْيَةُ نهانی الكَرْبُ غمگین کردن الشِّيعَةُ گروه همد
الشِّيَعُ ج الإِذَاقَةُ چشانیدن الذِّكْرَى پند

الإبار

الإِبَارُ گرو کردن و درخذلان گذاشتن الحَمِيمُ
آب گرم و خویشاوند الاِسْتِهْوَاءُ سرگشته گردانیدن
الحَيْرَةُ سرگشته شدن الحَيْرَانُ سرگردان الصُّوَرُ
سپید مهره الصَّنَمُ بت الأَصْنَامُ ج المَلَكُوتُ پادشاهی
الجَنَانُ در آمدن شب الكَوْكَبُ ستاره الأُفُولُ فرو شدن
ستاره و ماه و آفتاب القَمَرُ ماه البُزُوغُ بر آمدن آفتاب
و ماه و ستاره التَّوْحِيدُ روی سوی کسی کردن و کسی را
بنزدیک کسی فرستادن اليَسَعُ نام پیغمبری التَّوْكِيلُ
برگماشتن و وکیل کردن و کار بکسی گذاشتن
الاِقْتِدَاءُ بپی کسی رفتن القَدْرُ اندازه کردن
الغَمْرَةُ سختی مرگ الهُونُ و الهَوَانُ خوار شدن
الهَوْنُ آسان شدن فُرَادَى تنها تنها التَّخْوِيلُ پادشاه
کردن بر چیزی و خداوند چیزی گردانیدن الفَلْقُ
شکافتن النَّوَاةُ دانهٔ خرما النَّوَى ج الأَصْبَاحُ

بامداد السَّکَن آرام گاه الحُسبان والحِساب شمردن
التقدیر اندازه کردن الاستیداع چیزی بامانت نگاه دادن
الخَضِر سبز التراکب برهم نشستن الطَّلْع شکوفهٔ خرما
الزیتون نام درختی است الرُّمّان انار الاشتباه مانند شدن
الاثمار میوه بیرون آوردن درخت و میوه دار گشتن
الیَنْع رسیدن میوه الجنّة بریان الوصف والصفة
نشان الخَرْق دریدن و دروغ گفتن و زمین بریدن
اللطیف رفق کننده و دوربین البصیرة یقین و حجة
الابصار دیدن الدروس کهنه شدن السَّبّ دشنام دادن
الاشعار آگاه کردن التقلیب نیک برگردانیدن القبل
پیش و برابر و آشکارا و سوی الزخرف آرایش
الصَّغی میل کردن الاقتراف کسب کردن التمام تمام
شدن الخَرْص دروغ گفتن و حرز کردن الظهور
آشکارا شدن و برجای بلند شدن و دست یافتن

البطون

الاعادة دوباره کردن والاسعاد یاری دادن

البطون نهان شدن یوحون یوسوسون الاکبر
بزرگتر الاجرام گناه کردن الرسالة پیغام الصغار
خوار شدن الشرح گشاده کردن و پدید کردن
الضیق تنگ شدن الضیق تنگ الصعود بالا برشدن
المعشر گروه الاستکثار بسیار کردن خواستن
الاستخلاف خلیفه کردن وایستادن بجای کسی
الاعجاز عاجز کردن الذرء آفریدن الارداء هلاک کردن
الحجر خرد و کنار و حرام و دیار ثمود العرش بنا کردن
ازجوب الزرع کشت کردن و کشت و رویانیدن الحصد
درودن الحمولة شتران بارکش الفرش شتران خرد
الضأن میش المعز بز الاشتمال گرد اندر گرفتن
الابل شتران السفح خون ریختن الظفر ناخن الغنم
گوسفندان الشحم پیه الحویة جرب روده الحوایج

الاختلاط آمیخته شدن هلمّ بیا و بیا هر دو الاملاق
درویش شدن الاشدّ قوّة الکیل پیمودن و پیمانه
المیزان ترازو المفارقة از یکدیگر جدا کردن القیّم
راست المص أنا الله أعلم و أفضل
من خدای میدانم و پیدا میکنم البیتوتة شب گذا رنیدن
و بشب کاری کردن القیلولة نیم روز خفتن الثقل
گران شدن الخفّة سبک شدن المعیشة زندگانی
التکبّر کردن کشی کردن و بزرگوار شدن الاغواء
بی راه کردانیدن الشمال دست چپ الذمّ نکوهیدن
و عیب کردن الدحر دور کردن الملاء پر کردن
الوسوسة بدی در دل افکندن المقاسمة سوگند خوردن
النصیحة نیک خواستن التدلیة کسی را در کاری افکندن
بحیلتی و حیزی بجایی فرو گذاشتن طفق در ایستادن

الخصف

الخصف بر هم نهادن و نعلین دوختن و آنچه بدان ماند
الریش و الریاش جامه نیکو و پر مرغ القبیل گروه البدء
ابتدا کردن الزینة آرایش الاستئخار باز پس شدن
الاستقدام در پیش شدن التدارک در یافتن التقنیع
کناره کردن و بشکافیدن الولوج در شدن الجمل
شتر نر السمّ سوراخ سوزن الغاشیة پوشش و قبا
الغلّ کینه الایراث میراث دادن التأذین و الاذان
بانگ نماز گفتن و آواز دادن الحجاب پرده العرف
نیکویی و بلندی الاعراف ج و قیل باره است میان بهشت
و دوزخ تلقاء برابر الاغشاء و التغشیة پوشانیدن
الحثیث شتابنده التبارک بزرگوار و بلند و با برکت شدن
البشارة مژده دادن النشر پراکنده کردن و زنده کردن
و آشکارا کردن و باز کردن نامه الاقلال برداشتن و اندک کردن

ودرویش شدن والدك عیش شدن التقلیب گردانیدن
التقبیل بوسیدن التهوق راندن النكد اندك خیر شدن
التحیب شكفته كردن هود پیغمبر قوم عاد الناقة شتر ماده
السهل زمین نرم التهوج القصر كوشك القصور
النحت تراشیدن الالی نعت الاوج العمر گشتن ولی
بریدن وریش كردن العتو والعتی از حد در گذشتن
وبغایت رسیدن الرجف لرزیدن الجثوم بر سینه
خفتن مرغ السبق پیش گرفتن الجواب پاسخ الغبور
باقی ماندن وماضی شدن الامطار باران باریدن
مدین ده شعیب ع التكثیر بسیار كردن الغنی مقیم شدن
وبی نیاز شدن وتوانگر شدن وزیستن العفو بسیار شدن
البركة افزونی الضحی چاشتگاه الحقیق سزاوار
الثعبان اژدها الارجاء واپس بردن الاستحیاء

ترسانیدن

ترسانیدن التلقف واللقف زود فرو خوردن البطلان
باطل شدن الالهة پرستیدن التطیر فال بد گرفتن
الطائر عمل نیك وبد مهما هر گاه الطوفان آب كه همه جا برسد
الجراد ملخ القمل ملخ پیاده الضفدع غوك النكث
تاب باز دادن وشكستن عهد الیم دریا التدمیر هلاك
كردن الخلافة ایستادن بجای كسی كه پیش از تو بوده باشد
التجلی روشن شدن وپیدا شدن الدك خرد كردن
وشكستن وجای هموار الخرور افتادن الصعق
بیهوش شدن ومردن الافاقة بهوش آمدن اللوح
تخته الحلی پیرایه الجسد تن الخوار بانگ گاو
سقط فی ایدیهم پشیمان شدند الاسف اندوهگین شدن
العجلة شتاب كردن الجر كشیدن الاشمات شادمان
كردن دشمن السكت خاموش شدن وآرامیدن

الانتخاب برگزیدن الغلّ دست واکردن بستن
الانبجاس روان شدن حاضرة البحر دیه نزدیک
دریا الحوت ماهی الحیتان ج الشرّع در آب آمدن
آمدن و پدید کردن المعذرة عذر البئیس و
البئیس سخت التأذّن بآگاهانیدن الخلف گروه گروهی
گراز نیس گروهی دیگر آیند التمسیک و الامساک
چنگ درزدن الامساک نگاه داشتن و ایستادن
النتق برکندن الانسلاخ بیرون آمدن از چیزی
و بگذشتن ماه الاخلاد میل کردن و جاودانه کردن
و دیر بیرون شدن الکلب سگ اللهث زبان
از دهان بیرون کردن سگ از تشنگی و ماندگی شاه
مثلا القوم بد داستانیست داستان این گروه
الالحاد از حق بگشتن و لحد کردن اللحد
میل کردن

میل کردن و در لحد نهادن الاستدراج اندک
اندک نزدیک گردانیدن کسی را بخشم و عقوبت
خود المتانة استوار شدن الجنّة دیوانگی
الاقتراب نزدیک شدن ایّان کی است الارساء بر جا
داشتن التجلیة پیدا کردن الحفی مهربان و نیک پرسنده
الحفاوة باستقصا از حال کسی پرسیدن و تیمار داشتن
درکاری التغشّی مجامعت کردن و خویشتن بجا پوشیدن
المرور گذشتن الاثقال گران شدن و ابستن
شدن و گران کردن الشرک انبازی و نصیب القسمة
خاموش بودن النزغ اندر هم افکندن قومی را الطایف
و الطیف وسوسه و خیال بوکردنده الاقصار باز ایستادن
الانصات خاموش بودن الخیفة ترسیدن الاصیل شبانگاه
النفل غنیمت ذات بینکم ای ما بینکم من الاحوال

یعنی سوگند آشتی کنید الوجل ترسیدن الکریم گرا
و بزرگوار الشوکة تیزی و سلاح الاحقاق بر حق
بداشتن و بحقیقه بدانستن الاستغاثة فریاد
خاستن الربط بستن البنان سر انگشت البنانة ج
الزحف گروهی که بانبوهی سوی دشمن روند و بجنگ شدن
بانبوهی التحرف بگردیدن التحیز فراهم آمدن و از
سوی که باشی بر دیگر سوی گشتن الایهان و التوهین
سست کردن الکثرة بسیار شدن الحول جدا افکندن
الخصوص خاص کردن التخطف ربودن الایواء
جای دادن الاثبات باز داشتن و ثابت کردن المکاء
صفیر زدن التصدیة دست بر هم زدن الرکم بر هم نهادن
المضی گذشتن الغنم غنیمت گرفتن الخمس پنج یک العدوة کرانه
القصود دور شدن الاقصی دورتر الرکب شتر سواران رکب ج

التواعد

التواعد یکدیگر را نوید کردن التقلیل اندک گردانیدن
و اندک نمودن الثبات و الثبوت ایستادن البطر
گرفتن و سرگشته شدن الترائی یکدیگر را دیدن النکوص
بر گشتن التنزیل رمانیدن و راندن رباط الخیل
اسپان بسته ربیط ج بمعنی مربوط الارهاب و الترهیب
ترسانیدن الجنوح بگشتن الاثخان بسیار کشتن
و سست کردانیدن بجراحت الامکان دست دادن
الاستنصار یاری خواستن
البراءة بیزاری السیاحة در زمین رفتن الاذان
آگاهانیدن المظاهرة با کسی همپشت شدن الحصر
باز داشتن المرصد و المرصاد راه فراخ الرصد
چشم داشتن و راه نگاه داشتن التخلیة رها کردن الا
ستجارة زنهار خواستن الاجارة زنهار دادن

الابلاغ رسانیدن الال عهد وخویشی وهم سوکند
الذمة زینهار الارضاء خشنودی کردن الشفا
شفاعه دادن الولیجة دوست خالص العمادة آبا
دانی وآبادان کردن وآبادان شدن السقایة
آب دادن الاستحباب دوست داشتن وبرگزیدن
العشیرة خویشی نزدیک الکساد ناروا شدن
المسکن خانه وآرام کاه حنین نام موضعیست
الرحب فراخ الادبار پشت دادن النجاسة پلید وشدن
العیلة درویش شدن الجزیة مالی مقرر که از کافران
کیرند المضاهاة والمضاهاءة مانندکی کردن
با کسی یا با چیزی الاظهار غالب کردانیدن وآشکا کردن
الکنز کنج وکنج نهادن الاحماء کرم کردن الکی
داغ کردن الجبهة پیشانی النسیء تاخیر کردن

المواطاة

المواطاة موافقه کردن التثاقل کران شدن وکرانی
ثانی الاثنین دوم دو یکی از دو الغار سوراخ در کوه
الخفیف سبک القاصد میانه القصد آهنک کردن
ومیانه رفتن الاستئذان دستوری خواستن التردد
آمد وشد کردن العدة ساز کار الانبعاث برانگیخته
شدن التثبیط درنکی کردن وبازداشتن الایضاع
شتابانیدن وشتابیدن خلال درمیان الزهوق
هلاک شدن وباطل شدن الفرق ترسیدن الملجأ
پناه کاه الالتجاء پناه کرفتن بجی المغارة شکاف در کوه
الادخال مثل الدخول الجموح سر باز زدن از چیزی ح
وسرکشی کردن وشتافتن اللمز عیب کردن الغرم
تاوان دادن الاذن سخن شنو المحادة خلاف کردن
الاعتذار عذر خواستن الانتفاک برکردیدن العدن

بجای مقیم ایستادن الاعقاب پاداشی دادن واز
پی درآوردن التخلیف بازپس گذاشتن خلاف
پس الحتر کوما الضحك خندیدن البکاء گریستن
القبر گور الخوالف زنان که خلیفه شوهران باشند
درخانه چون بغزو روند التعذیر عذر دروغ
آوردن وتقصیر کردن الاعذار درست آوردن
وباعذر شدن الاعرابی بیابانی الاعراج
الجد یوسا زوار اجد رسزاوارتر المغرم تاوان
المرود عادت کردن الاعتراف اقرار کردن
الخلط امیختن السکن آرام الارصاد ساختن
وراه بان نشاندن التاسیس بنیاد نهادن الجرف
آب کند رود الهور فرو ریختن الانهیار فرو
ریخته شدن الریبة گمان المبایعة با کسی بیعت

دبیع

دبیع کردن الاواه بسیار آوه کننده از بیم خدای تعالی
التخلف ازپس ایستادن الظما تشنه شدن النصب
رنجیده شدن الوطا سپردن الوادی رودخانه التفقه
علم آموختن وفقیه گشتن الغلظة درشتی الاطراف
بازگشتن الحریص نیك خاهان قدم صدق
کردار نیك الاعادة بازگردانیدن الضیاء روشنی
العدد شمار الدعوی خواندن التعجیل شتابانیدن
الادراء آگاه کردن العمر زندگانی التسییر راندن
العاصف باد سخت العصوف سخت وزیدن باد
الموج آشوب آب واشوب کردن آب التزین
خوبیتن بیاراستن امسی دی الزیادة افزونی
الرهق دررسیدن القتر گرد سیاه القطعة
پاره از چیزی التزییل جدا کردن الاسلاف

درپیش فرستادن التعارف یکدیگر شناختن
الاستنباء خبر خواستن ای اری الشأن کار کردن
الغروب غایب شدن الاجماع اتفاق کردن و عزم
وجمع کردن الغمة اندوه اللفت بگردانیدن الکبریاء
بزرگواری التبوء جای گرفتن الغرق غرقه شدن
البدن تن و تنه و زره و جوشن
الثنی گردانیدن و دوتا کردن الاستغشاء جامه بر سر درکشیدن
الثوب جامه النعماء آسایش و حال نیکو المریة شک
لا جرم حقا الاخبات فروتنی کردن الرذالة ناکس شدن
التعمیة پوشانیدن و کور کردن الالزام لازم کردن
الازدراء خوار داشتن الابتیاس اندهگین شدن
المخاطبة و الخطاب با کسی سخن گفتن التنور معروف
الاجراء راندن الارساء برجای داشتن العزل جدا کردن

ومعزول

و معزول کردن و عزل کردن از زن البلع فرو بردن
یا سماء ای ابر الاقلاع باز ایستادن الغیض کم کردن آب کم شدن
الجودی کوهیست بموصل البعد هلاک شدن الاعتراء
بنزدیک کسی آمدن و کاری رسیدن الناصیة موی پیشانی
العنود ستیزه کردن الاستعمار زندگانی خواستن
و آبادان کردن الارابة بگمان افکندن التسخیر
هلاک کردن و زیان کردانیدن الصیحة بانگ و عذاب
الحنیذ بریان کردن النکرة ناشناختن الایجاس بیم در دل
گذاشتن العجوز پیرزن الشیخ مرد پیر المجید بزرگوار
المجد بزرگوار شدن الروع ترسانیدن و ترس الانابة
بازگشتن الذرع دل العصیب سخت دشوار الاهراع
شتافتن الضیف مهمان الرکن کرانه الاسراء و
السری بشب رفتن الالتفات باز پس نگرستن

الصبح سپیده دم السجیل سنگ گل النضد برهم
نهادن الظهری پس پشت انداخته القدم در پیش
رفتن الایراد آوردن الورد آبشخور الورود
آمدن الرفد عطا دادن التتبیب هلاک کردن
الشقی بدبخت السعید نیک بخت السعادة نیک
بخت شدن الزفیر نالیدن و اول بانگ کردن خر
الشهیق آخر بانگ خر الجذ بریدن الرکون
سوی کسی چسبیدن الزلفة پاره از شب
نغمه دادن العربی تازی زبان الرؤیا خواب دیدن
العصبة گروه الطرح افکندن الغیابة تاریکی
الجب چاه العشاء شبانگاه الالتقاط برچیدن
مرغ الغد فردا الترتع چرا کردن الذئب گرگ
القمیص پیراهن التسویل بیاراستن

الجمال

الجمال خوب شدن البضاعة پاره مال که بیازرگانی
الزهد ناخواهان شدن الاکرام گرامی کردن المراودة
کاری از کسی درخواستن التغلیق دربستن هیت لک
فرای ترا معاذ الله پناه میگیرم بخدای القد دریدن و بریدن
السجن در زندان کردن الخطاء گناه کردن الشغف
دوستی بمیدان دل رسیدن الاتکاء تکیه کردن السکین
کارد الاکبار بزرگ داشتن و بزرگ آمدن حاشا دور باد
الاستعصام باز ایستادن و چنگ در زدن السجن
زندان الصبوة میل الصب الیهن کردن دل بکسی العصر
افشردن و شیره کردن الخبز نان النجاة رستن البضع
از سه تا نه السمین فربه شدن السمان ج الاعجف لاغر
العجاف ج الاخضر سبز الخضر ج العبارة خواب گزاردن
الضغث خواب آشفته و دسته گیاه و چوب الاضغاث ج

الحُلْمُ خواب دیدن وخواب الاَحلامُ ج الادّكارُ

بیاد آوردن بعدِ امّةٍ پس از چند الصِّدّیقُ سخت راست

الدّأبُ پیوسته کاری کردن بجد ورنجیدن الغیثُ

باران باریدن وبارانیدن الاغاثةُ فریاد رسیدن

البَالُ حال الخَطْبُ کار بزرگ الحَصْحَصةُ پیدا شدن

التّبرئةُ بیزار کردن الاستخلاصُ برای خویشتن ویژه کردن

یعنی برگزیدن وبرهانیدن خواستن المَکینُ جای گیر

استوار التّجهیزُ ساز کردن الرَّحْلُ پالان شتر الاکتیالُ

از برای خود پیمودن المَیْرُ طعام آوردن البَعیرُ شتر

المَوْثِقُ عهد استوار الحاجةُ نیاز السِّقایةُ مشرب که آب خورند

الاقبالُ روی بچیزی آوردن الفَقْدُ گم شده یافتن

الصُّواعُ پیمانه وجای آب الحِمْلُ بار الزَّعامةُ پذرفتاری کرده

الوِعاءُ باردان الاستیاسُ نومید شدن الخُلوصُ

جدا شدن النَّجیُّ همراز البَراحُ فراتر شدن تاللهِ تفتؤُ

ای لا تفتؤُ یعنی همیشه تو الحَرَضُ گداخته شدن از اندوه

الشِّکایةُ گله کردن ونالیدن التَّحَسُّسُ خبر جستن الرَّوْحُ

آسانی ورحمت الازجاءُ راندن الایثارُ برگزیدن

الخَطاءُ خطا کردن التَّثریبُ سرزنش کردن التَّفنیدُ

بدروغ وضعف وعجز وجهل وخرفی منسوب کردن القِدَمُ

دیرینه شدن وکهنه شدن البَدْوُ در بیابان شدن الا

لحاقُ در رسانیدن ودر رسیدن العِمادُ جمع عماد

والعُمُدُ ستون الاَعمِدةُ ج الرُّسوُّ استوار شدن التَّجاوُرُ

با یکدیگر همسایگی کردن الصِّنْوُ درختی که بیخ او یکی باشد

وتنها او دو یا سه الجِدّةُ نو شدن المَثُلَةُ عقوبة الشُّروقُ المثلات ج

بیرون شدن ورفتن التَّعقیبُ بازگشتن وبازگردانیدن شدن

ونگاه داشتن وحکم کسی را فسخ کردن الوالی یاری کننده

وابستادگی کننده المحال باکسی مکر وکید کردن الکف بپنجه

السیل رفتن آب ورود الزبد کفک الربو افزونی شدن

وبالا کرفتن الحلیة پیرایه ونشان الجفاء رود آورده

المکث درنگ کردن وآهستگی طوبی خنك القرع کوفتن

الحلول فرو آوردن المشقة دشوار آمدن ودشواری نهادن برکسی

الشق دشواری وسخت تر المحو ستردن

الاسکان ساکن کردن الصدید زرداب التجرع فرو خوردن

خوردن وآنچه بدان ماند الاساغة بگلو فرو بردن وگوارانیدن

الرماد خاکستر الاشتداد سخت شدن ودویدن

الجزع زاری کردن وناشکیبایی کردن الاصراخ فریاد رسیدن

الاصل بیخ واصل مردم وبنیاد چیزی الفرع شاخ

الاجتثاث از بن برکندن البوار درستی کردن

الاحصاء شمردن وتوانستن ودانستن الجنب

دور کردن

دور کردن الشخوص از جایی بجایی شدن واز جایی بر

آمدن وچشم بهن باز ماندن الاهطاع شتافتن الاقناع

سر وچشم برابر چیزی داشتن وسر بر آوردن الهواء میان

آسمان الزوال کشتن التقرین با یکدیگر قرین کردن

الصفد بند السربال پیراهن القطران کوکرد

ربما ورب بسا وجند الالهاء مشغول کردن الامل

امید داشتن التنزل فرو آمدن السلك در آوردن

چیزی در چیزی السلوك راه سپردن الظلول روز

گذاشتن العروج ببالا بر شدن التسکیر چشم بستن

الاستراق دزدیده گوش داشتن الشهاب ستاره روشن

اللقاح آبستن شدن شتر الاسقاء آب دادن الخزن

نگه داشتن مال وجز آن الصلصال گل خنك الحماء

لزن السن از حال بگردانیدن ونهادی نهادن السموم

باد گرم السریر تخت التقابل با یکدیگر هم روی شدن القنوط

نومید شدن الفضیحة رسوا کردن العمر زندگانی الاشراق
روشن شدن و در روشنائی روز شدن التوسم
بنشان دانستن الایکة بیشه اصحاب الحجر قوم صالح
الحجر رود خانه ایشان المثنی دو دو والمثانی ج الخفض
فرو داشتن الاقتسام سوگند خوردن و بخش کردن العضة
پاره پاره کردن و دروغ الصدع شکافتن و فرمان بجای آوردن و اشکارا کردن
النطفة آب پشت الدفء آنچه بوی گرم شوند
از جامه و خیمه و بساط و جز آن الدفاءة گرم شدن الاراحة
چهارپای را شبانگاه بگاوی بردن و راه دادن السرح بچرا شدن
الشق دشواری البغل استر الحمار خر الحمیر ج الجود از راه بگشتن
الاسامة چرانیدن الطری تازه الاستخراج بیرون آوردن
و بیرون کردن خاستن المخر شکافتن المید بگردیدن در ضمن
و خرامیدن العلامة نشان السقف آسمانه خانه الخسف
بزمین فرو بردن و ماه گرفتن التخوف کم کردن و ترسیدن

التفیؤ

التفیؤ باز گشتن سایه الدخور خوار شدن الوصوب دائم شدن
الجؤار زاری کردن الاشتهاء آرزو کردن التوادی بنهان شدن
الدس نهان کردن الافراط از حد درگذشتن و فراموش کردن
و بشتاب راندن الفرث سرگین شکنبه اللبن شیر السوغ
آسان بگلو فرو شدن و روا بودن السکر نبیذ خرما النحل
مگس انگبین الحافدة نبیره الحفد شتافتن در خدمة الکل
گرانی و عیال الکمح نگرستن و درخشیدن الجو هوا الاستخفاف
سبک گردانیدن و سبک داشتن الظعن از جائی بجائی شدن
الصوف پشم گوسپند الوبر پشم شتر الشعر بزموی الاثاث
قماش خانه الکن پوشش الاستعتاب از کسی خواستن که ترا
خشنود کند و آشتی خاستن التوکید والتاکید استوار کردن الغزل
ریسمان رشتن النکث تاب باز دادن ریسمان الدخل تباهی و خیانة
النفاد والنفود سپری شدن الاعجمی پارسی زبان

تجرون

الجوش در سرای کشتن از برای غادن التقصیر گروهی که از برای
کاری برخیزند الاساءة بدی کردن الحصیر زندان الحصر
شمردن و بازداشتن کسی را و در حصار کردن العجول شتابنده
طائره ای عمله الامر بسیار کردن التامیر امیر کردن الحظر
بازداشتن کسی را از تصرف در مال خویش و حرام کردن
کلمه است که در وقت ملاقه دو لشکر گویند النهر بانگ بر زدن
التربیة پروردن التبذیر مال باسراف نفقه کردن
الیسر آسان و اندک شدن الحسر رنجانیدن الخطاء
گناه الزنا حرام کردن القسطاس کپان القفو از پی رفتن
المرح نشاطی شدن الطول دراز شدن و درازی الاصطفاء
برگزیدن و صافی کردن التستر پوشانیدن الرفات استخوان
پوسیده الحدید آهن و تیز الانغاض سر جنبانیدن التحویل
گردانیدن التسطر نبشتن التکریم گرامی کردن الانما

ازبن برکندن

ازبن برکندن و لویشه بر ستور کردن الوقر تمام شدن
و تمام کردن الاستفزاز سبک گردانیدن و حریص کردن
الصوت آواز الاجلاب گرد کردن و یاری دادن و بانگ
برزدن المشارکة بایکدیگر انبازی کردن الجانب کرانه
الحاصب باد که سنگ آرد القصف شکستن التبیع
پس رو الدلوک گشتن آفتاب وقت زوال و فرو رفتن
آن الغسق تاریکی شب التهجد بیدار بودن شب و خفتن
النافلة طاعت که نه فریضه باشد و نه سنت و فرزند الشاکلة
خوی الظهیر هم پشت الفجر و التفجیر آب راندن ینبوع
چشمه الاسقاط افکندن الکسف پاره آسمان الرقی
بالا بر شدن الخبو فرو مردن آتش القتور بخیل
الثبر بازداشتن و هلاک کردن الثبور هلاک شدن
و زیان کار شدن الکف در پیچیدن المکث آهستگی

الذقن زنخ المخافتة نرم خواندن و آهسته گفتن
البخع هلاك كردن الجرز زمینی
كه بروی نبات نروید الكهف شكاف دركوه الرقيم
نام سگ اصحاب كهف التهيئة ساختن الشطط
ستم كردن البين پيدا الطلوع برآمدن آفتاب و مانند آن
و بالا بر شدن التزاور ميل كردن الفجوة فراخی میان
دو كوه الارشاد راه راست نمودن اليقظ بيدار الايقاظ
اليقظة بيدار شدن الراقد خفته الرقود ج الوصيد
پيش آستانه الفرار گريختن الورق سيم التلطف
لطف كردن و دور نگرستن الاعثار ديده ور گردانیدن
المراء باكسی ستيهيدن ابصر به واسمع چه بيناست
وچه شنواست الاغفال غافل بودن الفرط پشیمانی
و از حد در گذشتن و گزاف کاری کردن السرادق

سراپرده المهل مس گداخته الشي بريان كردن الارتفاق
برآرنج تكيه كردن و بچیزی یاری گرفتن التحلية زيور كردن
و كسی را صفت كردن و نشان كسی دادن السوار دست ورنجن
الاسورة ج الاساور ج ه السندس ديبا تنك الاستبرق
ديباء ستبر الاريكة تخت آراسته الحف گرد چیزی در آوردن
المحاورة كسی را جواب دادن البيدودة هلاك شدن
الحسبان شمار و تیر ناوك الحساب شمردن الزلق زمين
لغزنده الغور آب بزمين فرو شدن الانتصار داد ستدن
الهشيم شكسته الذرو بر باد دادن و بر داشتن باد چیزی را
دست برداشتن و شتاب رفتن الاقتدار توانا شدن المغادرة ماندن
الصف رسته كردن و رسته الاشفاق ترسيدن العضد
بازو و يار الموبق هلاك جای البدل هرچه بجای چیزی
بايستد المواقعة درافتادن و مجامعت كردن المصرف جای

الحدّ جای بیکار الادحاض باطل کردن الموئل پناه گاه
پناه گرفتن بجایی ورستن لا ابرح همیشه بوم الحقب
هشتاد سال السرب سوراخ در زمین الغداء چاشت
الصخرة سنگ سخت ونسوا الاحداث نو کردن و حدث
کردن الانطلاق رفتن السفینة کشتی الامر شگفتی
الارهاق اندر رسانیدن و بر دشواری داشتن
النکر ناشناختن المصاحبة با کسی صحبت داشتن الا
ستطعام خوردنی خاستن التضییف والاضافة
مهمانی کردن الجدار دیوار الانقضاض بیفتادن
التخذ گرفتن العیب با نقصان کردن الغصب بستم
ستدن ذو القرنین نام شخصی است الحمی گرم شدن
السد دیوار یاجوج و ماجوج نام دو گروه است الخرج
والخراج مزد الاعانة یاری کردن الردم دیوار

محکم

محکم الزبرة پاره آهن الصدف کرانه کوه النقب
سوراخ کردن الغطاء پوشش النزل پیش کش
الفردوس نام بهشتی است الحول گردانیدن المداد
الحبر بوی افزون کرده شود و سیاهی دوات المدد افزونی
الاشتعال افروخته شدن و پیدا شدن
سپیدی در موی الشیب سپید شدن و پیری الشقی
رنج بیننده السمی هم نام السوی تمام خلق و تن درست
و راست شدن الصبی کودک الحنان بخشودن التقی
پرهیزگار الانتباذ یکسو شدن الشرقی جانب آفتاب بر آمده
التمثل مانند چیزی شدن الزکی پاکیزه البغی پلیدکار
الاجاءة بیاوردن و مضطر گردانیدن المخاض درد زادن
الجذع تنه درخت النسی چیزی خوار که ببیند از ند السری
جوی خرد و مهتر الهز جنبانیدن التساقط بیفتادن

الرُّطَبُ خرماء تر الجَنِیُّ بارا ز درخت بازکرده یعنی تازه

ومیوه بازکردن القُرَّةُ والقُرُورُ روشن چشم شدن

الاُنثیُ آدمی القِرَیُ بزرك وشکفت الاِشارَةُ معروف

المَلَیُّ کجند الاَیمَنُ سوی دست راست الجُثُوُّ بزانو درامدن

الحَتمُ واجب کردن النَدَیُ الخمن الرائی دیدار الرّیّ

سیرابی وابداری کلا نه چنین است وحقا الفَردُ تنها ...

ناهمتا وخلاف الاَزَجُ نبا نیدن وبرانگیختن وازجای بردن

الوَفدُ بنزدیك سلطان شدن الاَدُّ شکفت الاِنفِطارُ

والتفطّرُ شکافته شدن الهَدُّ شکستن التَیسیرُ آسانی

کردانیدن الرِکزُ آواز نرم طه یا محمد الشَقاءُ

رنجور شدن ودرریغ افتادن الثَرَیُ خاك نمکن القَبَسُ

پارهٔ آتش الخَلعُ جامه برکندن وخلعت دادن النَعلُ

معروف طُوَیً نام وادی است الرَدَیُ هلاك شدن الرُکُود

بلند کردن

تکیه کردن الهَشُّ برك از درخت فروکردن برای کوسفند

المَآرِبُ حاجت الحَیَّةُ مار السیرَةُ رفتار الضَمُّ فراهم آوردن

الوِزرُ بزه دستور العُقدَةُ کره الاَزرُ پشت ونیرو السُؤلُ

خاستن القَذفُ انداختن ودشنام دادن الساحِلُ

کناره دریا الاِصطِناعُ نیکویی کردن الوَنیُ سست شدن

اللَیِّنُ نرم الفَرطُ شتافتن واز پیش کسی بشدن شیئی

پراکنده الرَعیُ چرانیدن وچریدن النُهیَةُ خرد نا رة یکبار

سُویً یکسان وصیانه السَحتُ نیست کردن الطَریقَةُ راه الامثل

راست تر وبهتر وفاضلتر الاِستِعلاءُ غالب شدن وبلند

وبزرکوار شدن التَخییلُ کسی را خیال نمودن وبکمان افکندن

التَزکّی پاك شدن وزکوة الیَبَسُ خشك شدن السامِرِیُّ

نام مردی است اللِحیَةُ ریش التَحریقُ نیك بسوختن الاحراق

سوختن الحَرقُ بسوهان ساییدن ودندان از خشم

برهم ساییدن النتف برکندن و بباد بردادن الازرق
سبزچشم القاع زمین خالی و هموار الصفصف د متنی
هامون و نرم الامت پشته الهمس آواز نرم العتق
فروتنی کردن و اسیر گشتن الهضم کم کردن چیزی از حق
کسی و کوا رانیدن طعام العری برهنه شدن القحی باقتاب
شدن البلی کهنه شدن و بوسیده شدن الضنک تنگ
شدن الملازمة و اللزام باکسی باجایی پیوسته بودن
الصحف ج الزهرة آرایش و شکوفه الصحیفة نامه نوشته
الشاعر شعر گوینده القصم شکستن
باجدایی و هلاک شدن الرکض بپای زدن و دوانیدن
ستور و دویدن الخمود فرونشستن الدمغ باطل کردن
و شکستن چنانکه بمغز رسد الاستحسار مانده شدن
الارتضاء پسندیدن الرتق بستن الفتق گشادن

الفلک

الفلک چرخ السبح تصرف کردن در معیشت السباحة
آشنا کردن الکلاءة نگه داشتن الصحبة یاری کردن
النفخ بوی دمیدن الخزدل سپندان التمثال صورت
نگاشته و بت الجذاذ پاره پاره النطق سخن گفتن
النکس نگونسار کردن البرد سرما النفش چرا کردن گوسپند
بشب بی شبان و بشر باز کردن التفهیم دریابانیدن الغوص
بدریا فروشدن المغاضبة باکسی خشم گرفتن الحدب
پشته النسلان دویدن الابعاد دور کردن الحسیس
آواز الطی درنوشتن السجل نامه حکم للکتاب مر نوشته
الذهول مشغول شدن العلقة خون بسته
المضغة پاره گوشت التخلیق تمام خلق کردن و هموار و ساده کردن
الطفل کودک خرد الهمود فرومردن الاهتزاز جنبیدن
البهجة شاد شدن العطف جانب الحرف کناره الحجو سی

بت پوست الصَّبُّ ریختن آب الصَّهْرُ گداز اینیدن

جربیش المِقْمَعَةُ دبوس اللُؤلُؤ مروارید الحِرْبُو بوینان

النَّادِحُ بیا بانی القَمْرُ والضُّمُورُ باریک میان شدن

العَمَاقَةُ دور شدن النَّفْثُ شوخ العَتِیقُ دیرینه وکرا

و بزدکوار العِتْقُ کوهری شدن العَتَاقَةُ کهنه شدن

التَّعْظِیمُ بزرك داشتن الحُرْمَةُ الحُجَّةُ نشاید شکستن

الزُّورُ دروغ السُّحْقُ دور شدن الوُجُوبُ واجب شدن

المُعْتَرُّ ویبفتادن القُنُوعُ خواستن القَنَاعَةُ خرسند شدن

انکه نیاز نماید و نخواهد التَّهْدِیمُ ویران کردن الصَّوْمَعَةُ

خفراد جای عبادة البِیعَةُ کلیسا التَّعْطِیلُ فرو گذاشتن الا

دن سبز شدن السَّطْوُ حمله بردن الذُّبَابُ مکس السَّلْبُ ربو

الاِسْتِنْقَاذُ رهانیدن السَّلَالَةُ هرچه از چیزی

بیرون کشند و گل سرسته القَرَارُ آرام گاه الفَاكِهَةُ میوه الدُّهْنُ

روغن

الضبع

الضَّبْعُ نان خورش التَّفَضُّلُ افزونی نهادن هیهات دور است نَوَى

بیابانی المَعِینُ آب روان بر روی زمین السَّمَرُ افسانه گفتن الهُجْرُ

بیهوده گفتن النُّكُوبُ از راه گشتن اللَّجَاجُ ستیهیدن الهَمْزَةُ

وسوسه البَرْزَخُ میان دنیا و آخرت الذَّنْبُ خویشی اللَّفْحُ سوختن

الكُلُوحُ روی ترش کردن العَبَثُ بازی کردن الجلد

بازیانه زدن الكِبْرُ بزرگی الشُّيُوعُ آشکارا شدن خبر الاِیْلَاءُ

سوگند خوردن و تقصیر کردن الخَبَاثَةُ بلید شدن الاِسْتِینَاسُ

انس گرفتن الغَضُّ چشم فرو خوابانیدن الخِمَارُ مقنعه الجَیْبُ

گریبان الاِرْبَةُ حاجت العَوْرَةُ م الاَیِّمُ بیوه المُكَاتَبَةُ بنده را باوی

فروختن البِغَاءُ زنا کردن التَّحَصُّنُ عفت نمودن و حصار گرفتن

المِشْكَاةُ چراغ پوش المِصْبَاحُ چراغ الزُّجَاجَةُ آبگینه الدُّرِّیُّ

ستاره روشن التَّوَقُّدُ افروخته شدن الزَّیْتُ روغن زیتون

السَّرَابُ کوراب القَاعُ زمین خالی از گیاه القِیعَةُ ج اللُّجِّیُّ

دریا، بسیار آب الرُّکام ابر برهم نشسته الوَدْق باران
بیابانی البَرَد تگرگ التَّنادُو شتابی الاِدْغان گردن نهادن
الخَنیف پیدا کردن الظَّهیرة وقت نماز پیشین التَّبَرُّج
خویشتن برآراستن الاَعْرَج لنگ الاَشْتات پراکنده
کردن التَّسَلُّل از میان مردمان بیرون آمدن و پنهان شدن
اللِّواذ در پس یکدیگر پنهان شدن
الاِکْتِئاب از بهر خود بنشستن الشَّوق باداد
التَّغَیُّظ خشم گرفتن الحَجْر باز داشتن حِجْراً مَحْجوراً
ناشایسته باز داشته الهَباء گرد النَّثْر پراکندن
جُمْلةً واحدةً همه بیکبار التَّرْتیل پیدا کردن و فرستادن
آیات از پس یکدیگر التَّفْسیر پیدا کردن معنی و روشن
کردن السُّبات ستود العَذْب آب خوش المُلوحة
شور شدن آب الاُجاج سخت شور الصِّهر داماد

الرّما

السِّراج چراغ الخِلْفة پس یکدیگر آینده و شونده
و بجای چیزی ایستنده القَتُور اندک نفقه بر عیال
تنگ دارد القَوام راست و برابر العَنَت باکرداشتن
المُلازَمة و اللِّزام پیوسته بودن
الفَعْلة کردار التَّعْبید بندگی گرفتن و رام کردن
الشِّرْذِمة گروه اندک الاِنْفِلاق شکافته شدن
الفِرْق پاره جدا شده الطَّود کوه بزرگ بلند
الاِزْلاف نزدیک آوردن و جمع کردن التَّبْریز
بیرون آوردن و از اقران در گذشتن الکَبْکَبة
نگونسار کردن الشَّحْن پر کردن الرِّیع جای بلند
المَصْنَعة آبگیر و حوض بزرگ الخُلُق خوی الهَضیم
برهم نشسته و لطیف و باریک الفَراهة سخت
زیرک شدن و نیکو شدن ستود الفره شا

انفهغاج

کام شدن التسخیر بسی جادوی کردن ومحتاج
کردن بطعام وشراب وفریفتن الشرب بهره
آب القلی دشمن داشتن الاخسار کاستن
الجبلة گروه بسیار الهیمان روی بجای نهادن
وشیفته گشتن بعشق الاصطلاء
گرم شدن الجان مار خرد الاستیقان بی گمان
شدن الوذع بازداشتن النمل مور النملة
یکی الحطم شکستن التبسم دندان برهنه کردن
در وقت خندیدن الایزاع درد دل افکندن
التفقد جستن الهدهد شانه سر سبا نام
شهری است الخب پنهان کردن الهدیة آنچه
بکسی فرستند ازعطا العفریت دیو ستنبه الطرف
چشم وبرهم زدن چشم التنکیر ناشناسا کردن

اهکذا